

# سیر و سیاحت در ترکستان و ایران

سید محمدعلی جمالزاده



قسمت نهم

## ۲۵ سال خدمت گاستایگر (مهندس اطریشی در ایران)

دومین شخص اروپایی که موزر در کتابش «سفرنامه ترکستان و ایران» بتفصیل از او سخن میراند مهندس است اطریشی ( از اهالی تیروول) موسوم به گاستایگر که در دوران ناصرالدین شاه ۲۵ سال مستمر در خدمت ایران بوده است و خدمات عمده در مملکت ما ایران انجام داده است.

دوست اطریشی (تیروولی) من دانشمند محترم آقای برنر هوزر که در شهر زنو مدیر موزه علوم طبیعی و اتفاقا همسایه ما هم میباشد وقتی اطلاع یافت که من در باره هموطن و هم ولایتی او گاستایگر مقاله مینویسم مسرت بسیار نشان داد و گفت این مرد مردانه از مشاهیر ایالت تیروول در اطریش بشمار می آید و در کتابها نام او را در ردیف شخصیت های نامدار تیروول نوشته اند و در تائید این معنی برایم دو

کتاب و یک رساله آورد که اکنون با استفاده از آن این مهندس نظامی را بهموطنان خود معرفی مینمایم.

اولا بذکر مطالبی میپردازیم که موزر در کتاب خود در باره این شخص نوشته است : «از آنجائی که اکنون از

بعضی از دوستان خودم در ایران صحبت میدارم لازم میدانم که جناب آقای گاستایگر خان را هم در اینجا معرفی نمایم. این شخص اصلا از اهل تیروول است و هر چند سال های بسیار در ایران بوده است هیچ تغییر و تبدیلی در وجود او حاصل نگردیده و کاملا همان مانده که در اول بوده است.

مردی است کوتاه قد و بالنسبه چاق با سیبهای کلفت سربالاو ناپیده شده. لباس رسمی ایرانی در بردارد و غالبا چپوق بلند آلمانی در دست دارد و به چپوق کشیدن مشغول است در موقع چپوق کشیدن در چشمهایش که ازرقی رنگ است حال تدقیق و تفکر ملاحظه میشود و علامت فراست و لیافت در آنها هویدا و پدیدار است و در وجناتش کیفیت خاصی ظاهر میگردد که خالی از تماشاییست. او تنها کسی است از اهالی خارجه که به ایران آمده و زبان فارسی را بعد کمال میدانند و



میرنچ گاستایگر خان مهندسباشی تیروی (اطریشی) که ۲۵ سال در خدمت ایران بوده

از قرار معلوم يك سال تحصیل زبان فارسی برای او کافی بوده است تا بتواند این زبان را درست حرف بزند. این مرد مهندسی کامل و آدمی با هوش و فراست و ضمناً مرد رشید و با شجاعتی است. در نتیجه این خصیلتها طولی نکشید که مورد اعتماد پادشاه ایران گردید.

موزر پس از این مدح و ثناها درباره گاستایگر نوشته است که این مهندس اطریشی از پاره ای اشخاص سخت متفکر است و یکی از اشخاصی که از او کمال تفرر دارد شخصی است که سردار فرانسه است و شهر طهران انتظام پلیس جدید خود را مدیون او میباشد (۱). گاستایگر حکایت کرده است که این مرد بمنظور اینکه پلیسی تشکیل بدهد بدترین اشرار شهر را جمع کرده است و آنها همه در اطاعت او هستند و از فراری که میکنند وی کار را بجائی رسانیده بوده است که در پایتخت بعضی فاحشه خانه ها تاسیس کرده بود و انتظام آنها را به عهده همان پلیس وا گذاشته بوده است.

در اینجا نگارنده این مقاله بقصد تفریح خوانندگان يك جمله معترضه می آورد: پدر بزرگ دودمان اصیل و نجیب میبکده هاموسوم به میرزا علی خان بوده که در کار منشیگری و دفتر داری در دستگاه مستوفی الممالک بزرگ و دوره ناصرالدین شاه مشغول بوده است. وی مرد فاضل و ظریف و شاعری بوده و دیوان او با عنوان «دیوان میبکده» بچاپ رسیده و راقم این سطور در آنجا - بدون تصریح با اشاره به کارهای همین کنت - این دو بیت آمده است:

«ای می خواران سیه شده روز شما

حکم است پلیس بو کند پوز شما»  
از من شنوید و می دگر حقنه کنید

تا آنکه پلیس بو کند گوز شما»  
موزر باز در باره گاستایگر نوشته است که وی جمیهائی مملو از نشانها و فرامین دارد ولی هیچوقت نشانی به سینه خود نمیزند... و بکلی برعکس سایر اهالی اروپاست که میخواهند در ایران خود را نمودار سازند. رسم اهالی اروپا این است که چون به ایران می آیند، بروی لباس رسمی اروپائی خود براتی سرتیپی میزنند و همینکه به مملکت خود بر میگردند لباس رسمی ایرانی میپوشند یعنی رسم و خوی آنها این است در اروپا ایرانی و در ایران اروپائی باشند.

از کارهای بسیار گاستایگر خان که موزر در کتابش حکایت کرده یکی هم این است:

«هنگامی که حرم و زنهای

اندرونی پادشاه در کوچه ها

عبور میکنند خواجه ها در جلو

آنها افتاده فریاد بر می آورند

که «دور شوید، کور شوید»

و اهالی اروپا برسم ادب پشت

خود را بطرف کالسکه های حرم

می گردانند. روزی گاستایگر

خان در کوچمکه و والده پادشاه

را ملاقات مینماید. جهت

ادای احترامات کاری که کرد

این بود که بافتضای رسوم ایرانی

رفتار نمود یعنی اول تعظیم

بزرگی کرد و سپس پشت خود

را به آن شخصه جلیله القدر

کرد و بوضع نظامی سلام داد و

دست خود را به کلاه خود

تذارد. این وضع احترام خیلی

تماشائی بود و والده پادشاه این

تفصیل را به اعلیحضرت حکایت

نمود و اعلیحضرت از این وضع

خیلی مشعوف شده و

خندیده اند.»

این بود آنچه در کتاب «سفرنامه

ایران» درباره جناب میرنچ

گاستایگر خان مهندسباشی آمده است. اکنون

ببینیم در کتابی که با عنوان «شخصیت های

تیروی (اطریشی) در سرتاسر دنیا» در دسترس

راقم این سطور گذاشته شد و نیز در رساله

دیگری که بزبان آلمانی با عنوان:

«ژنرال گاستایگر خان، يك نفر از اهالی

تیرو در ایران»

در سال ۱۹۵۰ میلادی در شهر اینس

بروک (اطریشی، تیرو) بچاپ رسیده است

چه مطالب سودمندی در باره این مهندس آمده

است (۲).

گاستایگر (البرت ژوزف) در سال

۱۸۲۲ میلادی در شهر اینس بروک (تیرو) کن

اطریشی) تولد یافت. پدرش شغل نظامی

داشت. این طفل پس از پایان دبستان به

تحصیل علم فلسفه مشغول گردید ولی سرانجام

در مدرسه فنی عالی علم هندسه در وینه به

تحصیل پرداخت و پس از پایان تحصیلات خود با عنوان مهندس راهسازی و خط آهن سازی بخدمت درآمد و در یوگوسلاوی و الماسی و مجارستان مدتها کار کرد. موقعی که اطریش تصمیم گرفت که تمام خط آهنهای خود را به شرکتهای فرانسوی بفروشد وزیر مختار ایران در اطریش موسوم به جنرال داودخان از طرف دولت ایران مامور گردید که مابین ایران و اطریش قراردادی در باره تجارت منعقد دارد. در آن ایام گاستایگر که بی کار مانده بود از وزیر مختار ایران تقاضای کار در ایران نمود و صورتی از کارهایی که میتواند در ایران بعهده شناسد و انجام دهد بعرض نماینده پادشاه ایران (ناصرالدین شاه) رسانید. جنرال داودخان هم عریضه مهندس اطریشی را بعرض شاه رسانید و پس از شش ماهی مورد قبول واقع گردید و در سال ۱۸۶۰ میلادی قرارداد رسمی منعقد گردید. گاستایگر بلافاصله بفرآ گرفتن زبان فارسی پرداخت و امتحان داد و نمره «بسیار خوب» گرفت و در ۱۷ ژوئیه همان سال از طریق ترییت (ایتالیا) و استانبول و طرابوزان و تبریز عازم تهران گردید و پس از ۷۳ روز مسافرت وارد پایتخت ایران گردید. در آن روز لباس تیروی برتن و کلاه سه گوش تیروی بر سر داشت و جوانی بود ۲۷ ساله. همینکه ناصرالدین شاه از اطلاعات و کارهای تازه وارد اطلاع کافی بدست آورد باو عنوان «صاحب منصب فنی» اعطا نمود و او را برای تدریس در مدرسه نظامی معین داشت.

چندی پس از آن در نامه‌ای که گاستایگر به کسان خود به اطریش نوشت و باقی مانده است میخوانیم: «برای اینکه آدم بتواند در این کشور [ایران] به آن همه تقاضاهای گوناگون جواب بدهد باید واقعا صدمرده حلاج باشد و صبر و حوصله ایوب داشته باشد و در کار محتاط بودن در قبال آن همه مخاطراتی که از تعصب مذهبی مردم و از تحکیمات ظالمانه زمامداران و از بدخواهی اهالی نسبت به بیگانگان غیر مسلمان ریشه میگیرد باید استاد باشد و به تمام شرایط کار عمل نماید.

در اینجا باید بطرز و شیوه عامه مردم سلوک کرد و هم رنگ جماعت بود و با تن آسانی و دروغگوئی کنار آمد و بزبان مردم حرف زد. گاهی هم بزبان فرانسه - باید بنیروی بردباری و تحملی مجهز بود که چه بسا از توانائی ابناء نوع بشر بیشتر است. در هر قدم باید حزم و احتیاط را مراعات کرد، باید در مقابل خلاف کاریها و دغلبازی بیشمار و حق ناشناسی چشم پوشی بکار برد والا نمیتوان نفس کشید و هیچ کاری از پیش نخواهد رفت ...»

باوجود چنین اوضاع و احوالی که

درک آن برای ما غیر ممکن نیست این مهندس اطریشی در انجام وظایف خود کوشا بود و توانست در یاری امر عده‌ای از اهالی را برای کارهای نظامی و سپس به منظور عملیات فنی و راه سازی و جز آن تربیت و مستعد سازد.

اولین ماموریت او ساختن جاده‌ای بود بین تهران و سلطانیه که لازمه اش ساختن پل های متعدد و پرداختن کارهای فنی و ساختمانی بسیار بود. خود گاستایگر در این باب چنین نوشته است:

«مجبور هستم تمام روز بر پشت اسب از این طرف بدان طرف بروم و بیایم، دستور بدهم و مراقبت و مواظبت و بررسی بنمایم. چه بسا می‌شنوم که در اطرافم میگویند این نظامی آلمانی به فرانسوی های از خود راضی شباهتی ندارد و شاه از کار و رفتارش رضایت دارد. من دستگیرم شده است که باید در همه جا شخصا حاضر و شاهد و ناظر هر کاری باشم. در این گرمای سوزان ماه‌های ژوئن و ژوئیه تابستان این سامان و در زیر آفتاب باید از صبح تا شام با تشنگی عذاب دهنده مدام با عملجات و گازگران باشم و سرو کله بزنم و مواظب باشم که در کار مسامحه روا ندارند. چون هنوز بقدر کافی با آب و هوای این دیار آشنا نشده بودم در اوایل ماه ژوئیه در اثر آفتاب زدگی مریض شدم. هشت روز تمام از ژور تب خواب به چشم نیامد و از شدت سردرد و ضعف چنان ناتوان شدم که بدون عصا راه رفتن برآیم غیر مقدور بود ...»

سرانجام کار جاده سازی پس از چهار ماه به پایان رسید. گاستایگر مشمول عواطف شاهانه گردید و بموجب دستخط همایونی که اصل آن هنوز در خانواده گاستایگر و از ماندگان او برسم افتخار باقی و محفوظ مانده است، نشان درجه اول شیر و خورشید بدرجه میربنجی باو اعطا گردید (در تاریخ ماه رجب (ژانویه) سنه ۱۲۷۹ هجری قمری معادل با ۱۸۶۲ میلادی).

از آن تاریخ بعد مدام وظیفه و ماموریت تازه‌ای به عهده گاستایگر خان محول گردید که از آن جمله بود ایجاد فوجی از توپخانه شتر سوار و زنبورکخانه و گروه مخصوصی برای آتش نشانی و ساختن جاده‌ای از نیاوران و از طریق کوهستان البرز تا شهرستانک و سپس جاده دیگری از نیاوران تا سلطانیه. ضمنا باید دانست که عمارت سفارت روس در تهران نیز بدست همین مهندس اطریشی ساخته شده است و گاستایگر خان به پاداش همین کار از جانب دولت تزاری روس به اخذ نشان استانیسلاس درجه دوم مفتخر گردید.

گاستایگر باز در باره کار خود سطور

ذیل را به یادگار باقی گذاشته است: «من توانستم به اثبات برسانم که در امور معماری و صاحب منصبی فنی و نظامی و نمایندگی سیاسی و معاونت نمایندگی از جانب سفارت اطریش در ایران و نمایندگی تجاری و مخبری مطبوعاتی و خلاصه در تمام کارهایی که از دست يك آدمیزاد و يك حیوان باربر ساخته است از عهده انجام وظایف برآمده‌ام و از صبح تا شام آرام نداشته‌ام و مدام بادعوا و مرافعه و قیل و قال و بگو مگو و در دسر و شتم و ضرب سر و کار داشته‌ام و در کار نقشه کشی و تدریس و این طرف و آن طرف دویدن و جست و خیز و سواری و پیاده روی و نوشتن و خواندن و فحش دادن و سرو کله زدن و با سرما و گرما ساختن و در مقابل مشکلات و صدنوع بدخواهی و تبهکاری قیافه خوش نشان دادن کار دیگری نداشته‌ام. زندگی‌ام به غایت دشوار و خستگی آور است. يك نفر دوست و رفیق ندارم و احدی در انمیشناسم که در موقع ضرورت کمکی برساند و بتواند قدری بارم را سبکتر نماید. اما خدا را شکر که ابدا یاس به خود راه نمیدهم و روحم شاد و فکرم آزاد مانده و نیرومندی و پشت کار و شوق و ذوقم شکست ناپذیر است. میگویم و می‌خندم و خم به ابرو نمی‌آورم و با تائیدات غیبی کمیتم رادر میدان امید و کوشش می‌تازانم تا روزی که بمرحله رضا و بهبودی برسم و یا آنکه یابوی لکنته‌ام دیگر از کار بیفتد.

ادامه دارد

۱ - ظاهرا مقصود موزر همان «کنت» معروف است که در زمان ناصرالدین شاه برای تنظیم پلیس استخدام شد و هنوز در بالای خیابان لاله‌زار «چهار راه کنت» که منزل و باغ کنت در آنجا بوده بهمین نام خوانده میشود. در میان مردم تهران سابقا شیوع داشت که این مرد دارای دختر زیبایی بوده لیل نام و از قراری که حکایت میکنند روزی کالسه‌چی ایرانی پدرش لیل را سوار کرده و با خود برده بوده است و مردم تهران درباره این واقعه تصنیفی ساخته بودند که در کوچه‌ها و مجالس به آواز میخوانند.

«لیل را بردند چاله سیلابی، لیل»  
«براش خریدند سیب و گلابی، لیل»  
«لیل گل است، لیل، گل و سنبل است، لیل»

2- Felix gasteiger: "general gasteiger Khan, Ein Tiroler in Perssin". Innsbruck, 1950.

در اینجا باز از دوست اطریشی دانشمند آقای موزر تشکر میکنم که این کتابها و اطلاعات را درباره هم‌ولایتی خود در دسترس من گذاشت.